

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۸ مارچ ۲۰۱۳

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلیدی یا توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها ۵۳

به ادامه گذشته:

با عرض پوزش به خاطر طولانی شدن فاصله بین دو قسمت و ابراز سپاس خدمت آن عده از دوستان و همکاران دور و نزدیکی که در این فاصله از مواضع و خود این قلم به حمایت برخاسته، حتا خود را بیهراس در آماج حملات کین توزانه مثلث استخباراتی، امنیتی و انجوا باز یعنی (حسین جاسوس، صادق دنی و پولاد نوکر ۳ انجو) قرار داده اند، به ارتباط سؤالات و توضیحاتی که از این قلم خواسته اند، هر چند در اخیر این مقال به تمام سؤالات پاسخ ارائه خواهم داشت، با آنهم بیجا نخواهد بود تا به ارتباط یک نکته که پیوند چند بعدی شمشیر و قلم در طول اعصار و چگونگی استفاده زورمندان از قلم بدستان و در جریان دو سه قرن اخیر قلمزنان رسانه ئی اندکی روشنایی بیندازم. قبل از هر آغازی باید بنگارم که این بحث خود به نوشته های مفصلی نیازمند است که به تفصیل پرداختن به آن از عهده این بحث بیرون می باشد؛ در نتیجه آنچه در این تذکر نگاشته می شود، بیشتر حیثیت نقطه گذاری هائی را دارد به امید آن که یا خود و یا هم فرد دیگری آن را ادامه داده این پیوند و همگونی دوستانه و دشمنانه بین قلم و شمشیر را در طی اعصار به صورت مشخص باز نماید. در اینجا به صورت مختصر می توان نوشت:

هرگاه از پیوند و همگونی و تقابل قدرت و دانش، جا به جایی آنها، چگونگی بهره جستن این یکی از آن دیگری، مخالفت و تقابل خونین آنها در مقاطع معینی در درازنای تاریخ بگذریم و هم خود را محدود به آن دوره هائی بنمائیم که رسانه هائی مستقل از مراکز قدرت به میان آمده، می خواهد از آن طریق با نفی قدرت قبلی، یا خود را به قدرت مبدل گرداند و یا هم حد اقل در قدرت جدید صاحب حصه و حقی برای خود گردد، معطوف بداریم، دیده می شود که برای نخستین بار، رسانه های مستقل از قدرت در جریان انقلاب کبیر فرانسه و دهه انقلاب (۱۷۸۹ - ۱۷۹۹) خود را به نمایش می گذارند، آنهم به شکلی که نخست انقلابی معروف فرانسوی «مارا» و دوستانش در جریان و اوایل انقلاب با گزارش نکاتی چند و عرضه آنها به مردم کوچه و بازار، از یک طرف اهداف انقلاب را به فهم همان روز شان برای مردم توضیح داده و شعار های لازمی را که می بایست جهت تحقق آن رزمید، مطرح می نمود و از جانب دیگر، با افشای گری از نیروهای رقیب، در واقع امکان رسیدن خودشان را بر دست آورد های انقلاب مهیا می نمودند. *

این روش مبارزاتی در جریان انقلاب، بر مبنای تأثیری که از خود به جا می گذاشت، به زودترین فرصت از طرف رقبای قدرت نیز مورد استفاده قرار گرفته، از ژیروندن ها گرفته تا دانتو و طرفدارانش و هم چنین ژاکوبنها نیز با به راه انداختن روزنامه های خودشان، در قدم اول همگونی قرون و اعصار میان شمشیر و قلم را که سلطنت و کلیسا از آن نمایندگی می نمودند، به هم زده، با قرار دادن قلم به مثابه عنصر آگاهی بخشی به توده ها درمقابل شمشیر، و با آماج حملات خویش قرار دادن یک سیمای دولت یعنی سیمای قهر آن، آنهم با تکیه بر قلم امکان سرنگونی کلیت دولت را مساعد می نمودند.

آنچه را که شاخصترین نمونه آن را در جریان انقلاب کبیر فرانسه به پیشتازی انقلابی فرانسوی «مارا» مشاهده نمودیم، گفته می توانیم که از همان زمان تا اکنون چه در قرن ۱۹ و چه هم در جریان قرن بیست، به مثابه یکی از برنده ترین سلاح هائی بوده که طبقات زحمتکش و تحت ستم جوامع، برخوردار می توان از آن را نخستین گام جهت رسیدن به اهداف انقلابی شان معرفی داشته اند؛ باز هم به حیث نمونه می توان از نقش «ایسکرای» لنینی در تبلیغ، ترویج، بسیج و متشکل ساختن پرولتاریای روس و کسب قدرت به وسیله آنها و یا از نقش «ژمین ژیباو» و روزنامه های دیواری در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین یاددهانی نمود.

آنچه در این میان نباید از دیده فرو گذاشته شود، تلاشی است که طبقات حاکم و ستمگر، به دنبال درک اهمیت عنصر آگاهی دهنده به مثابه موتور حرکت مردم، بدان دست یازیده و خواستند همان سلاح را در خدمت خود و علیه رقیب و رقبای طبقاتی، صنفی و سیاسی خود به کار ببندند، یعنی سلاحی را که روزی در کوچه و بازار در دست مردم عادی قرار داشت و به وسیله آن قلب سپاه دشمن را نشانه می گرفت، از چنگ آنها در آورده به ابزاری مبدل نماید تا حافط منافع طبقاتی خودشان باشد.

سرمایه بادرک نقش عنصر آگاهی دهنده رسانه ها، خلاف رقیب میرنده و کهن خود فنودالیزم و کلیسا، اگر نگوئیم بیشترین امکانات خویش را در جهت به خدمت گرفتن این سلاح اختصاص داد به جرأت می توان نوشت یکی از بیشترین موارد توجه خود را در خدمت این سلاح قرار داده با تمام قدرت کوشید تا عرصه نفوذ آن را به ساحات مختلف زندگانی اجتماعی انسان اعم از فرهنگی، هنری، اقتصادی، نظامی و ... گسترش دهد. آنها با اختصاص ده ها میلیارد دالر سرمایه در خدمت تبلیغات رسانه ئی از روزنامه و جراید و مجلات گرفته تا فلم های تبلیغاتی، هنری، به اصطلاح تاریخی و مستند چنان فضائی را به وجود آوردند که به حق در نیمه دوم قرن بیست در کنار سه رکن اساسی یک دولت (قوای اجرائی، تقنین و قضائی) رسانه ها و اطلاعات را نیز به مثابه قوای چهارم دولتها که در برخی از مواقع حتا بالاتر از سه دیگر در خدمت نظام سرمایه داری قرار گرفته است، مشخص نمودند.

نظام مبتنی بر سرمایه، اوج استفاده از قدرت رسانه ئی را در نیمه دوم قرن بیستم، به خصوص بعد از مرگ رهبر و پیشوای پرولتاریای بین المللی در همان مقطع تاریخ یعنی «ستالین» به نمایش گذاشتند، رسانه های امپریالیستی که نفرت شان از ستالین به ذات و جوهر آنها بر می گردد، در تبنای با سرمایه نوحاسته شوروی در آن زمان، چنان به ابلیس نمائی و سیاه کردن سیما و کرکتر ستالین پرداختند، که حتا برخی از چپ نما ها نیز که نمی خواستند از قافله عقب بمانند، و از جانبی گریزه شنا مقابل جریان مسلط را هیچ گاهی نداشتند، عیب جوئی و تخطئه ستالین را میزانی در تشخیص فهم افراد قرار دادند.

به موازات تکامل هرچه بیشتر سیستم امپریالیزم، استفاده ابزاری از قوای چهارم نیز اشکال و تنوع بیشتر یافته، در تمام ساحات زندگانی انسانی، گذشته از میلیونها جلد کتاب مختلف النوع و به ده ها هزار روزنامه و جریده خرد و بزرگ، صنعت فلم سازی با چنان لگام گسیختگی آگاهانه به تبلیغ اهداف نظام مبتنی بر سرمایه و تطهیر جنایتکاران تاریخ پرداخت، که نه تنها تا آن زمان بی سابقه بود، بلکه به مشی اصلی نظامهای مبتنی بر سرمایه نیز مبدل شد. در همین

زمان است که سیمای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین تحریف می گردد، «پل پوت» که در زمانش جرأت کرده بود هم مقابل نیروهای امریکائی و هم علیه کشتی های حامل اسلحه روسی که ارتش امریکا را اکمال می کردند، دست به سلاح ببرد و با خیانت «تینگ سیائو پین» و سرکوب خونین طرفداران انقلاب فرهنگی، به خود جرأت داده بود تا از خانم «مائو» و رفقاییش به مثابه نماد دفاع از اندیشه «مائو تسه دون» به دفاع برخیزد، به یک باره دشمن شماره یک انسانیت قلمداد شده، چنان فضای تبلیغاتی مهیبی را به وجود آوردند که دفاع از «پل پوت» قبیح تر از دفاع از «هیتلر، موسولینی و یا هم شارون» و مثال آنها تلقی گردیده، تحت حاکمیت چنان فضائی، گذشته از تصفیه حساب با «پل پوت» ها مردم جهان را نیز "ذهن شوئی" نمایند.

باز هم از این می گذریم که غرب چگونه بر مبنای همان سیستم ابلیس نمائی، سیاه نمائی و جانی نمائی؛ مزدورانش را که خودش در زمانش بر گرده مردم سوار نموده بود یکی پی دیگری با قساوت کامل از میان برداشته، موجودیت آنها را بهانه به خون کشیدن میلیونها انسان بیگناه، و اشغال سرزمین آنها قرار داده تا اینک به همان کار دوام می دهد، با همین مقدمه برمی گردیم به همسوئی و همگونی شمشیر و تفنگ با قلم های مزدور در افغانستان خود ما در جریان همین چهار دهه اخیر.

با آن که خاندان غدار «طلائی» و مطبوعات جیره خوار و مزدورش هم جهت تخریب افکار عامه، در حد توان می کوشیدند، مگر به محض آن که مزدوران روس قدرت را به دست گرفتند، یکی از تغییرات اساسی که در ساختار اداره شان با اداره قبلی به وجود آوردند، در زمینه فعالیت های رسانه ئی بود، آنها خلاف رسانه ها در زمان خاندان غدار «طلائی» که کوشش به عمل می آمد تا از طریق کتمان قضایا و اتفاقات، مردم در تاریکی و بی خبری نگهداشته، قدرت خویش را حفظ نمایند، مزدوران روس، آگاهی دهی مقلوب، کاذبانه و دروغین را در دستور کار قرار داده، تا بدانجا پیش رفتند که توده های میلیونی افغانستان به اساس تجارب شخصی خویش به معنای کلمات و واژه ها در عمل پی بردند، یعنی زمانی که رادیو ها ، جراید و تلویزیون از مارش در یک منطقه یاد می کردند، مردم می دانستند که همان منطقه به شدت بمبارد و سرکوب شده است، وقتی از باریابی فلان و یا بهمان قوم و یا ملیت در نزد یکی از مزدوران یاد می کردند، مردم می دانستند که دولت دست نشانده همان قوم و یا ملیت را به خون کشانیده است، وقتی از ساختمان یاد می کردند، مردم می دانستند که همانجا تخریب شده است و وقتی از دزد ، رهن و یا قطاع الطريق سخنی به میان می آوردند مردم می دانستند که دولت راجع به فرزندان پاکباز آنها صحبت می نماید. این استفاده کاذبانه و دروغین از مفاهیم و کلمات به وسیله مزدوران روس نه تنها در همان زمان قدرت شان رواج داشت بلکه اینک هم در لافافه کلمات مطمئن همان سیاست به صورت سیستماتیک دنبال می گردد.

به مثابه مثال:

۵، ۶ سال قبل به دنبال آن که از طرف خانم «ثریا بهاء» - بحث در مورد این خانم و کتابش باشد سرچایش- تماسی راجع به چگونگی دستگیری زنده یاد «مجید کلکانی» گرفته شد، خلاف روال همیشگی که مستنطقین خاد به هیچ وجه حاضر نیستند تا هویت خویش را افشاء نمایند و با تأسف زندان دیده های ما به جز تنی چند، آن بخش از ماشین کشتار و سرکوب رژیم را آن طوری که بایست معرفی ننموده اند تا برای فردائی که افغانستان از خود مردم افغانستان می شود از آنها بازخواستی به عمل آید و یا هم حد اقل آن سیستم سرکوب افشاء و محکوم گردد، فردی به نام «اسماعیل پولاد» از هالند پا پیش گذاشته، از موضع نخستین فردی که گویا از زنده یاد «کلکانی» تحقیق نموده است، مطالبی انشاء نمود. از آن جایی که آقای مستنطق زیرکی مسلکی را در زندان خلقها یعنی شوروی سوسیال امپریالیستی به خوبی فرا گرفته بود، مطالب خود را قسمی تقدیم داشت که با تأسف تعداد زیادی از شرکت کنندگان در آن بحث اساساً متوجه هدف اصلی مستنطق نشدند؛ چه پولاد ادعا می نمود: نقل به مفهوم:

«بعد از دستگیری مجید کلکانی، من موظف شدم تا از وی تحقیق نمایم، او را به جوانی و کاکگی گرفته، دستانش را باز نموده بآدم سگرت بسیار دوستانه از وی تحقیق نمودم. ما در مورد وی به غیر از یک پرزه کاغذ بدون امضاء سندی دیگری نداشتیم تا وی را متهم به قتل نمایم. نمی دانم چرا وی را که آمادگی داشت تا با ما همکاری نماید، اعدام نمودند. وقتی من جهت تداوی در شوروی بودم خبر شدم که او را به خاطر کدام حرکتی که در کوهدامن صورت گرفته بود، متهم کرده اعدام کرده بودند...»

در اینجا نمی خواهم آن دوستانی را که ناآگاهانه در پولمیک با «پولاد روسی» - با پولاد امریکائی انجو باز یکی گرفته نشود- افتادند، سنک ملامت بار نمایم که چرا به چنان کاری مبادرت ورزیدند و با چنان شیوه ای پاسخ گفتند که جاسوس سرشناس روس «دستگیر پنجشیری یا همان ریچارد» به ستایش از آنها قلم بزند، مگر این را حق خود می دانم بیفزایم، تا در چنین مواقعی نخست از همه به هدف نویسنده و یا نویسندگان از به راه انداختن چنان بحثی توجه نمایند، در ثانی، آن چیز هائی را در یک نوشته مورد بحث قرار بدهند که نوشته بدون تذکر با خود حمل می نماید و نویسنده در عین حالی که می خواهد ذهن خواننده را بر مبنای خواست خود شکل دهد، مگر نمی خواهد آن شکل دهی را با تذکر خود انجام دهد بلکه با قرینه سازی ها و صغرا- کبرا چیدنها می خواهد، به خواننده همان را که می خواهد تلقین نماید، به صورت مثال در ادعای «پولاد روسی»:

گذشته از گزارشات آنهایی که در چنگ دشمنان مردم اسیر بودند، تجربه ملموس فرد فرد افغانستان و تاریخ به خوبی نشان داد که دولت «ببرک» یکی از وابسته ترین، دست نشانده ترین و مزدورترین دولت هائی بود که افغانستان و جهان تا آن زمان در خود دیده بود، آنها از لحاظ امکانات فردی و حزبی خود چنان ناتوان و در عین حال غیر قابل اعتماد بودند که حتا شخص «ببرک» اجازه نداشت بدون حضور افسری از «ک. ج. ب.» به نام «او» با خانواده اش ملاقات نماید تا چه رسد به دید و باز دید با مردم و یا هم از آن گذشته با دشمنی در قد و قامت زنده یاد «کلکانی» که دستگیری اش را «ک. ج. ب.» قابل تذکر در کنگره حزبی دانست؛ بادر نظر داشت چنین حالتی کاملاً روشن است که فردی در اندازه «اسماعیل پولاد» نمی توانسته و اصولاً صلاحیت آن را نداشته تا به حیث مستنطق آن زنده یاد را احضار نماید، مگر چرا می خواهد بعد از اینهمه سال چنین دروغی را سر هم کند؟؟

«پولاد روسی» با طرح این مسأله می خواهد به خواننده القاء نماید:

۱- افغانستان در زمان حاکمیت آنها کشوری بود مستقل که به رتق و فتق امور امنیتی خویش مستقلانه پرداخته، روسها در آن دخالتی نداشتند.

۲- برخورد هیأت تحقیق با زندانی ها، صمیمانه و دوستانه بوده، هیچ نوع شکنجه ای در جریان تحقیق وجود نداشته است.

۳- زنده یاد «کلکانی» انسانی بود کاکه و در بهترین صورت عیار، نه یک انسان سیاسی و یک عنصر متعهد به حفظ منافع و سرمایه انقلاب که خودش نیز بخشی از آن به شمار می رفت.

۴- دولت دست نشانده، نامبرده را نه به اتهام و یا جرم سیاسی، بلکه به اتهام قتل، که تکرار تبلیغات لگام گسیخته رسانه های خاندان غدار «طلائی» و مزدوران روس بود، گرفتار نموده بود- باز هم تخطئه هویت سیاسی آن زنده یاد.

۵- از آن جایی که بین دستگیری زنده یاد «کلکانی» و عملیات نظامی مهم در کوهدامن که منظور عملیات خلع سلاح «لوای حسین کوت» باشد صرف ۱۲ روز فاصله بود، یعنی در حالی که زنده یاد «کلکانی» به تاریخ ۸ حوت ۱۳۵۸ دستگیر و خلع سلاح «لوای حسین کوت» به تاریخ ۲۰ همان ماه صورت گرفت، در نتیجه با یک حساب سرانگشتی هم می شود فهمید که «پولاد روسی» از سر تا پا دروغ به هم بافته، غرض از چنان دروغی تزییق نفاق و خصومت بین آحاد «ساما» به خاطر ذکر نام رفیق در اعلامیه بعد از خلع سلاح «حسین کوت» می باشد.

۶- بستن اتهام آمادگی همکاری با دولت بر زنده یاد «کلکانی» به علاوه آن که، ادامه همان سیاست قبلی در زدودن شخصیت اسطوره‌ئی آن زنده یاد می باشد و به شکل جانبی می خواهد به خواننده تلقین نماید که گویا دولت آنها مورد قبول شخصیت های مبارزی چون زنده یاد «کلکانی» نیز بوده است، در قدم اول مصرف امروزی داشته، پیامی است به استقامت رهبری انقیاد طلب «ساما» تا باب مغالزه با آنها را همیشه مفتوح نگهدارند، در غیر آن چه کسی است که حتا یک بار اعلامیه «روس اشغالگر در سرایشب رسوائی و تباهی» را از قلم زنده یاد «کلکانی» خوانده باشد و به میزان نفرت آن زنده یاد از رژیم مزدور و وابسته خلق و پرچم پی نبرد.

۷- در آخرین قسمت می خواهد از یک جانب، باز هم به نفع دولت دست نشانده پرچم تبلیغ نماید که گویا بعد از پیداشدن سند و یا هم اذعان «ساما» به نقش زنده یاد «کلکانی»، وی را اعدام نموده در نتیجه هیچ بیگانه‌ای در زمان حاکمیت آنها به قتل نرسیده است و در ثانی با اشاره های تلویحی به مستنطقین جناح خلق، اعدام نامبرده را به بخشی از سیاست آنها منوط بگرداند.

در واقع همین قسمت مطلب، تمام هدفی را در خود نهان دارد که نوشته بدان منظور بیرون داده شده است، «بولاد روسی» نمی خواهد بین جناح «پرچم» و آنهایی که ادعای سامائی بودن دارند خصومتی و جود داشته باشد، تا هم بتوانند در هالند در کنار یک دیگر دوستانه و رفیقانه زندگانی نموده در غم و شادی یار و انباز هم باشند و هم در داخل افغانستان، نمایندگان مرکزیت انقیاد طلب «ساما» بتوانند با پرچمی ها و خلقی ها راه های ایجاد ائتلاف ها را جست و جو نمایند.

با در نظر داشت توجه مختصری که بر آن نامه صورت گرفت، دیده می توانیم که روسها در تمام دوران حاکمیت شان، با تمام قواء کوشش به عمل آوردند تا عنداللزوم، کسانی را بعد از سرکوب قهری و تصفیه جسدی، با اتهامات رسانه‌ئی و تبلیغی نیز نابود نمایند و کسان دیگری را که روابطی با آنها داشت، به علاوه حفظ جان، از طریق تبلیغات آنقدر بزرگ بسازند که اساساً کوچک و بی مقدار بودن آنها به ذهن کسی هم خطور ننماید. تعقیب این سیاست تنها به داخل افغانستان اعم از جامعه، جبهات نبرد و زندان محدود نمانده بلکه در خارج از افغانستان نیز با همان کوس و سرنا، به گوش جهانیان رسانیده شد، که نمونه های برجسته آن را می توان در وجود گلبدین و مسعود مشخص نمود.

سیاست تکمیل هدف با تصفیه جسدی و تخریب شخصیتی افراد و قربانیان تنها به روسها محدود نمانده، بلکه امپریالیزم جنایت گستر امریکا و شرکاء نیز، به همان سانی که در عرصه بین المللی در این رشته استاد بی رقیب بوده و اند در مناسبات افغانستان و جانبازان جنبش چپ نیز سخت فعال بوده، تا آنجائی که برای شان مقدور بوده سخت تلاش نموده اند، تا افراد و شخصیت هائی را که به دستور سی. آی. ای. و به وسیله ایادی افغان و یا عرب شان در پاکستان به قتل رسیده اند، آنقدر از لحاظ شخصیتی تخریب نمایند که حتا به خوبی یاد نمودن و یا دفاع از آنها، معادل گردد با نفی یاد کننده.

به صورت مثال می توان از سه شخصیت بی بدیل افغانستان که در پاکستان به دستور سی. آی. ای. و به وسیله ایادی افغان، عرب و یا پاکستانی آنها به خون کشیده شدند، یعنی زنده یادان «داکتر فیض احمد، مینا و رهبر» یاددهانی نمود. وقتی ایادی امپریالیزم قادر شدند آن جانبازان خلق افغانستان را به خون بکشانند، به خاطر آن که کسی یاد آنها را نکند تا مبادا از یک طرف پای قاتلان به میان کشیده شود و از طرف دیگر نقش روشنگرانه و متحد کننده ای را در بین پیروان آن جانبازان خلق ایفاء نماید، برنامه های امپریالیستی ایجاب می نمود، تا در مورد شخصیت آنها آنقدر تبلیغ منفی و سیاه نمائی صورت گیرد، که اگر به عوض آنها «ستالین» ها و «پل پوت» ها هم می بودند نمی توانستند بدون خدشه و داغی از آنهمه تبلیغات جان به در برند؛ مگر سوالی که مطرح می شد و می شود این است که چه کس و یا کسانی این وظیفه را باید به دوش می گرفتند.

امپریالیزم جهت تصفیه جسدی آنها هیچ نیازی به پوشاندن چهره کثیف خود نداشت، با آن که در دو مورد حتی هیچ اعلام نشد که آیا دوسیه ای جهت تحقیق در آن باره وجود دارد و یا خیر، همه کس می دانست و می داند که آن کار به فرمان سی.آی. ای. به وسیله مزدورانش انجام یافته است؛ مگر این که اکنون بعد از تصفیه جسدی، گلبین و یا فردی از القاعده و یا هم سیاف و یا ربانی بخواهند به ارتباط آنها تبلیغ نموده، به شادی مرگ آنها بنشینند، صرف نظر از آن که چنان تبلیغی چه تبعاتی دیگری را می توانست و می تواند به همراه داشته باشد، حداقل آن کسب اعتبار برای خودجانبازان و آنهایی که ادعای پیروی از آنها را دارند می توانست باشد، یعنی چیزی که امپریالیزم به هیچ وجه نه تنها خواستار آن نیست بلکه می خواهد تصفیه جسدی آنها را با بد نام ساختن و تخطئه شخصیت انقلابی آنها کامل بسازد. یا به عبارت دیگر به علاوه جسم شان، یاد شان را نیز به خاک بسپارد.

دورنگری امپریالیستی و برخورداری از ماحصل سرمایه گذاریهای گسترده، در چنین موقعیتی، انجام وظیفه را به دوش کسانی می گذارد که سند فراغت از یکی از مؤسسات تربیت جاسوس یعنی «انجو» ها داشته باشد. در این جا باز هم ساحة مانور امپریالیزم محدود می گردد، چه با وجود آن که در جریان مقاومت ضد روسی بیش از ده ها و چه بسا صد ها انجو در پاکستان و افغانستان فعال بود، مگر اکثریت آنها پروژه های جاسوس پروری شان را بین نیروهای اخوانی و از طیف آنها انتخاب نموده بودند، در نتیجه چنین محدودیتی است که مثلث استخباراتی، امنیتی و انجوتی «حسین جاسوس، صادق دنی و پولاد انجوتی» که همه به شکلی از اشکال در پیوند با کمیته اتریش و «مائو زدا» های آن بودند، به این وظیفه گماشته می شوند.

آنها وظیفه دارند تا کاری را که به دستور سی. آی. ای. ایادی افغان و یا عرب آنها با تصفیه جسدی آن فرزندان برومند خلق ما انجام داده اند، با حمله بر شخصیت آنها اینک کامل بسازند. در این جاست که هر نوع یاددهانی و تکریم از بزرگ جانبازانی چون زنده یاد «رهبر»، زنده یاد «مینا» و زنده یاد «داکتر فیض»، خود را در معرض آماج حملات کین توزانه تری چند جاسوس و خود فروخته، قرار دادن می گردد. آنها که تخریب شخصیت عناصر انقلابی را با معیار هائی که از ستالین زدائی، مائو زدائی و پل پوت زدائی، فرا گرفته اند به نیکوئی می دانند، جهت آن که نکند کسی به فکر محکوم کردن امپریالیزم و ایادی جنایتکار آن بیفتد، با هر آن چه بهتان، افتراء و دروغ در انبان خود و باداران شان دارند، به سراغ آن سه قهرمان به خون کشیده شده رفته، می خواهند آنقدر در مورد آنها مذمت و بدگوئی نمایند، و از آنها چنان چهره های کریه و ضد انقلابی ترسیم نمایند، که خواننده نه تنها نسبت به مرگ آنها متأثر نگردد و قاتلان آنها را محکوم ننماید، بلکه کشته شدن آنها را به فال نیک گرفته، به هر آن کسی که از آنها به نیکوئی یاد می نماید، نیز برچسب و اتهام حواله بدارند.

این همان سیاستی است که در قبال طرفداران ستالین، صدر مائو و پل پوت به کار رفته است، مگر همان طوری که تاریخ در نهایت خود تمام گردو غبار برخاسته از سم ستوران امپریالیستی را از رخسار آنها زدود، به یقین دیر نخواهد بود که چنان جلایشی را در زندگانی و یاد این جانبازان خلق افغانستان نیز مشاهده نمایم.

این که چرا مثلث استخباراتی، امنیتی و انجوتی در وجود «حسین جاسوس، صادقی دنی و پولاد انجوتی» از من کینه عجیبی به دل دارند، واضح است گذشته از آن که این قلم در حد توان به دفاع از جانبازان خلق و تاریخ «ساما» همت گمارده ام، آنها به نیکوئی می دانند که با تأسف من از جمع، تنها کسی هستم که جرأت بیرون دادن اعتقادتم را داشته، از هارت و پورت و اتهام زنی های آنها کمترین هراسی ندارم، بلکه همان طوری که تا اکنون در این عرصه به تنهایی پیشتاز بوده ام، در آینده نیز به این کار ادامه داده تا زمانی که مبارزه علیه این مثلث استخباراتی، امنیتی و انجوتی را به بخشی از وجدان نیروهای انقلابی و طرد این جرثومه های فساد را به مثابه پیش شرط هر نوع حرکت وحدت طلبانه،

در دستور کار قرار نداده ام، نه دست از سر آنها بر می دارم و نه هم آن انجو هائی که این خود فروختگان با "فروش نیروی کارشان به آنها" به نان و نوائی رسیده، جرأت پارس کردن به عناصر انقلابی را یافته اند.

بر گردیم روی اصل موضوع و ادامه کار کمیته و نقش آن در تشکل سازمان آزادیبخش مردم افغانستان:

همان طوری که قرار گذاشته بودیم، به تاریخ ۲۸ ثور ۱۳۵۷ یعنی دقیق سه هفته بعد از فاجعه خونین و اسارت آور ثور، دیدار ما با زنده یاد «کلکانی» صورت گرفت. قبول میزبانی جلسه از طرف ما مؤید اعتماد آن زنده یاد بر کمیته بوده در نتیجه ما از شام روز ۲۸ ثور الی فردا عصر آن در یکی از محلات حومه شهر کابل، با تنفس دود چراغ، مگر از لحاظ امنیتی کاملاً مطمئن، گرد هم آمدیم.

به علاوه رفیقی که وظیفه رانندگی زنده یاد «کلکانی» را به عهده داشته و بلافاصله بعد از رساندن مسافران به دنبال کار خود رفت - زنده یاد رفیق کبیر - ، زنده یاد رفیق «حسین طغیان» نیز با وی آمده بود.

این دیدار بین اکثریت اعضای کمیته اساسی ما و آن زنده یاد، تقریباً نخستین دیدار بعد از بیش از ۵ سال دوری از همدیگر بود. بعد از این ۵ سال دوری، هرچند تغییرات فزینی محسوسی نیز در سیما و رنگ موهای زنده یاد «کلکانی» به وجود آمده آن را به اصطلاح ماش و برنج ساخته بود، مگر وقتی به صحبت آغاز نمود و در جریان ادامه صحبت و بحث روی مطالب متوجه شدیم که آن تغییرات صرف در ساختمان فزینی محدود نمانده بلکه رشد فکری و معنوی رفیق نیز را با خود داشته است، منتها با یک تفاوت که اگر تغییرات فزینی به صورت تدریجی بوده است، رشد فکری شکل تصاعدهندی داشته، نمی شد میزانی بر سرعت و کیفیت آن تصور نمود.

طبق روال کار و بعد از خوش آمد گویی به وسیله زنده یاد رفیق «عازم» - این آخرین جلسه مشترکی بود که زنده یادان رفقاء «عازم» و «کلکانی» با هم دیدند- و ابراز امتنان صمیمانه زنده یاد «کلکانی»، از آنجائی که بیش از ۵ سال دوری بین ما وجود داشت، قرار بر این شد تا روی یک اجندای مشخص هریک از هر دو طرف، خود را معرفی نموده، وجوه مشترک و مغایر مواضع را مشخص نمایند. این معرفی در خطوط کلی خود شامل دو بخش اساسی می شد، نخست برداشت های ایدئولوژیک و در ثانی سیاسی. در واقع نکاتی که در ختم بحث به شکل بسیار عالمانه و دقیق از طرف زنده یاد «کلکانی» به دو پیش شرط اساسی شامل سه پیش شرط ایدئولوژیک و سه پیش شرط سیاسی جهت رسیدن به وحدت با سایر نیروها فورمولبندی گردید.

به ارتباط مواضع ایدئولوژیک که چیزی جز تأکید بر مارکسیزم، لنینیسم ، اندیشه ماتسه دون، نبود؛ به نمایندگی از رفقای کمیته، نخستین سخنران زنده یاد «میرویس» بود، صحبتی که با تمام اختصار آن، در واقع جامعترین شناختی را می توانست احتواء نماید که می شد در آن وقت محدود از «م. ل. ا.» ارائه داشته تفاوت کامل آن را با رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم با وضاحت کامل نشان داد، به دنبال صحبت اساسی زنده یاد «میرویس»، صحبت های تکمیلی نیز از طرف سایر رفقای کمیته اساسی صورت گرفت. با ختم صحبت از جانب ما، زنده یاد «کلکانی» نیز بحث تکمیلی در باره انجام داده، در خطوط کلی توافق کامل را بر آن قرار دادیم تا من بعد حین رفتن پای بحث های وحدت طلبانه با سایر اجزای جنبش چپ، از همان مواضع حرکت نمائیم، یعنی از دید آن جلسه، اعضای آن فقط می توانستند با کسانی پای بحث های وحدت طلبانه بنشینند که به «م. ل. ا.» به مثابه علم انقلاب و احیای سرمایه داری در شوروی را الی سیر قهقرائی آن به سوسیال امپریالیسم باور داشته و آن را رهنمای عمل خود قرار بدهند.

با عبور از این بخش جلسه، که طبق پیشبینی ها و شناخت متقابل از همدیگر می شد از لحاظ زمانی کوتاهی آن را حدس زد، بخش سیاسی بحث آغاز یافت. مسلم بود که در این قسمت به مثابه نخستین مسأله آنچه باعث فاصله گرفتن ما طی آن بیش از ۵ سال شده بود، می بایست به بحث گذاشته می شد، که شد.

وقتی از طرف زنده یاد رفیق «عزیز طغیان»، به ارتباط اشتباهاتی که در گذشته صورت گرفته و ما آنها را در رساله «علیه لومپنیزم» انتقاد و منتشر ساخته بودیم، بحث آغاز و خواستار پاسخگویی از جانب زنده یاد «کلکانی» در قبال آن مسایل شد، زنده یاد «کلکانی» با اشاره به زنده یاد «حسین طغیان»، دلیل آوردنش را در آن جلسه پاسخگویی به سؤالات رفقاء در همان زمینه دانسته از وی تقاضا نمود، تا خود در آن مورد پاسخ سؤالات و انتقادات رفقاء را بگوید.

نکته ای که ما همان لحظه متوجه شدیم یعنی در تمام دورانی که زنده یاد «کلکانی» با کمیته اساسی در تماس بوده و از جانب «رهبری در زندان» صحبت می نمود، در واقع خودش هیچ نوع تماسی با آنها نداشت و تمام دستورات و یا هم مشوره ها را از زنده یاد «حسین طغیان» دریافت می داشت، و در تمام آن زمانی که بین کمیته اساسی و «رهبری در زندان» اختلافاتی به وجود آمده، کمانه برخی از مرمی هائی که از طرف کمیته فیر می شد و به جان زنده یاد «کلکانی» اصابت می نمود، در هیچ یک کمترین مسؤولیتی را دارا نبود، هرچند در همان زمان می توانست با معرفی زنده یاد رفیق «حسین طغیان» به عنوان فرد پاسخگو خود جان سالم به در ببرد، مگر اصولیت تشکیلاتی توأم با اخلاق بردبارانه به وی چنین اجازه ای را نمی داد، تا به جای خودش رفقای دیگری را در تیر رس قرار بدهد.

به یقین زنده یاد کلکانی، از سجایای مبارزاتی و اخلاقی زیادی برخوردار بود که وی را در اذهان عامه مردم و حتا روشنفکران بهانه جو، به یک اسطوره فناپذیر و یک نماد مبارزه میدل نموده بود، از دید من شاید این صفت را که هیچ گاهی نجات خودش را به قیمت آماج حملات دیگران قرار دادن رفقاء و دوستان جست و جو ننمود، یکی از صفاتی است که با تأسف نه تنها اکنون بلکه برای سالیان سال می تواند جایش خالی باشد. خلاف برخ دیگری از مدعیان انقلاب و مبارزه، که فرصت طلبی و پراگمیتیزم بخشی از کرکتر و شخصیت آنها را ساخته، در تمام طول عمر کوشیده اند تا از رفقاء و دوستان شان به مثابه سپر بلا استفاده ابزاری نمایند و با گذشت زمان و رفع نیاز، آنها را به دور ریخته اند و یا از آن بد تر سنگینی تمام ملامتی ها را بر دوش آنها بار نموده است، زنده یاد «کلکانی» نه تنها در مناسبات شخصی بلکه در مناسبات سیاسی نیز با شهامت غیر قابل تصویری حاضر بود، سینه خود را آماج تیر دشمن قرار دهد، تا این که تیر را به جانب سینه رفقاء و یا دوستان هدایت نماید. و ما تمام اعضای کمیته اساسی این واقعیت را با تمام کم و کیف آن، همان شب و بعد از آن که زنده یاد «حسین طغیان» تمام سؤالات را پاسخ گفته، ضمن نقش خودش در تمام آن قضایا، نقش ضد انقلابی رهبری داخل زندان را در آن میان بیان داشت، درک نمودیم. هرچند در اخیر تمام صحبت ها یعنی فردا وقتی از هم جدا می شدیم، با طرح انتقاد و انتقاد از خود هر دو طرف نسبت به گذشته، اعتقاد راسخ مان را به علم انقلاب و منش برخاسته از آن، عملی نمودیم، مگر وقتی امروز به قضایا نظر می اندازم، هرگاه همان شب دقیق بعد از ختم پاسخ زنده یاد «حسین طغیان»، ما به مثابه گردانندگان کمیته اساسی از برخورداری که نسبت به زنده یاد «کلکانی» در جریان آن ۵ سال نموده بودیم، از خود انتقاد می نمودیم، شاید سزاوار تر از آنچه انجام دادیم، می بود.

به دنبال پاسخهایی که زنده یاد «حسین طغیان» به ارتباط مطالبی که در نوشته «علیه لومپنیزم» مطرح شده بود، ارائه داشت و تذکر جزئیات روشنگرانه چند از جانب رفقای کمیته اساسی و قناعت رفقاء در آن زمینه، قبل از آن که زنده یاد «کلکانی» به ارتباط بیان کارهای مبارزاتی خود و رفقایاش طرف بیش از ۵ سال دوری، مطلبی ارائه دارد، از طرف هر یک از ما رفقاء به ارتباط کار ما روشنی انداخته شد. ضمن گزارشها وقتی از مصادره های مالی، وسایل طباعتی و چند قبضه سلاح صحبت به عمل آمد و ضمناً از کار های فرهنگی تشکیلاتی، کمیته به صورت کامل گزارش داده شد، زنده یاد کلکانی در ختم گزارش ها، در حالی که تبسمی رفیقانه بر لب داشت، بسیار ظریفانه افزود:

«خوب، پس در تمام این مدت که دولت به خاطر جرایمی چند به دنبال من می گشت و ما علت آنهمه جانکنی نوکرانش را نمی دانستیم، این شما بودید که دولت را دیوانه ساخته بودید؟؟»

بعد از آن که صحبت رفقاء در ارتباط کار ما طی آن زمان تمام شد، بدون آن که به گزارش کار آن رفیق منتظر بمانیم، زنده یاد گل محمد، پرسش چگونگی دق الباب «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» و تماس با آنها را مطرح نمود.

زنده یاد «کلکانی» که منتظر چنین سؤالی نبود و فکر می نمود که باید نخست از کار خودشان صحبت نماید، ضمن ابراز امتنان از اعتماد متقابل رفقاء که بدون شنیدن کار آنها، یک گام جلوتر را مطرح نموده اند، از همکاری های گروه خود با «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» تا سطح تشکیل کمیته های مشترک، یاددهانی نموده، افزود: از آن جایی که ما با رفقای "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" در زمینه های مشخصی کار مشترک داریم، شما می توانید مطمئن باشید که آنها نیز در جریان این جلسه قرار گرفته به صورت غیر مستقیم در جلسه کنونی ما حضور دارند.

تذکر این مطلب، فضای کاملاً آرام تمام شب را تا حدودی زیر تأثیر قرار داده سؤالاتی که به ارتباط «علیه لومپنیزم» قبلاً به وسیله زنده یاد «حسین طغیان» پاسخ گفته شده بود دوباره به میدان انداخت و آنهم به خاطر عملیات گروگانگیری که در اواخر دوران داوود صورت گرفته بود. اعضای کمیته را عقیده بر آن بود که نهاد های انقلابی حق دارند، به تمام اشکال مبارزه که در خدمت ستراتیژی مبارزاتی شان قرار داشته باشد، دست یازند من جمله گروگانگیری؛ مگر به هیچ وجه حق ندارند در انتخاب فردی که گروگان گرفته می شود، نقش فرد گروگان را در ساختار اجتماعی اقتصادی حاکم نادیده بگیرند و یا به اصطلاح به خاطر تعلق خانوادگی به این و یا آن فرد و یا خانواده یک انسان بیگناه آن خانواده اعم از زنان و یا اطفال آن را به گروگان بگیرند. از دید کمیته اساسی، در تمام فعالیت های عملی اعم از گروگانگیری ها، مصادره های پولی و یا هم تصفیه جسدی، دقت در انتخاب تعلق طبقاتی و سیاسی فرد مورد نظر، یگانه شاخصی است که یک نهاد انقلابی را از مثنتی رهن، لومپن و دزدان سر گردنه متمایز می سازد. بر همان مبنا رفقای کمیته اساسی به ارتباط گروگانگیری دوران اخیر داوود که طفل خورد سالی خلاف تمام موازین انقلابی به گروگان گرفته شده بود، خواستار توضیح گردیدند.

زنده یاد «کلکانی»، با همان بردباری و تواضع همیشگی بدون آن که از لحن بلند رفقای صحبت کنند، عقده مند شده به پاسخگویی متقابل آغاز نماید، با همان متانت و صمیمیتی که از نخستین لحظات جلسه آن را با خود داشت، به صورت بسیار مختصر تذکر داد که خودش در آن قضیه نه تنها کمترین مسؤولیتی ندارد بلکه وقتی از قضایا مطلع گشته است، به شدت از آن انتقاد نیز نموده است، که جهت رفع هرگونه سوءظن و سوءتفاهمی پیشنهاد نمود تا در آن مورد هم به مانند حضور زنده یاد رفیق «حسین طغیان» از رفقائی کمک خواسته شود که در آن قضیه نقش هدایت دهنده و عملی داشته اند.

رفقاء ضمن تأکید بر آن که ما نه به خود این حق و یا اجازه را می دهیم و نه هم به دیگران تا زیر نام چپ و تعلق به جنبش چپ، به کار های آدم ربائی، مصادره و تصفیه جسدی از نوع لومپنان و باند های مافیائی دست بزنند، با شناختی که از وی داشتیم حرفش را پذیرفته، قرار شد در یکی از جلسات آینده با حضور نظریه پردازان و بازوان اجرائی آن، عمل انجام یافته مورد بررسی مجدد قرار بگیرد. موضعگیری های قاطع و بدون ممانعت زنده یادان «میرویس» و «عزیز طغیان» در آن مقطع، نه تنها پافشاری آنها را بر اصولیت انقلابی بیان می دارد، بلکه برخاسته از دورنگری عمیق آنها در یک مبارزه طولانی، آنهم در شرایطی که تفنگها می غرند و خطر لومپنیزم هر لحظه پرتاریای آگاه را تهدید می نماید، بوده و چه بسا عناصری که در بستر تاریخ خود را در زیر ضربات کوبنده آنها دیده اند، بخواهند اینجا و یا آنجا به آنها با افتراء و تهمت مذمت نیز نمایند.

بادر نظر داشت جوی که به وجود آمده بود و با حرکت از این موضع که فردا هم در همان محل الی آمدن رفیق راننده به دنبال زنده یاد «کلکانی» وقت داریم و با ملاحظه آن که ساعت هم حدود سه صبح را نشان می داد، پیشنهاد شد تا ادامه جلسه را به فردا موکول نماییم، چون تمام رفقاء وقت داشتند، ادامه جلسه را به فردا موکول نمودیم.

با آن که از طرف صاحبان خانه ، کاملاً اطمینان داده شده بود که تا وقتی ما در آنجا هستیم، مسؤلیت «بیره داری» را آنها خود به دوش خواهند داشت، ما هم به نوبه چند ساعت بقیه را بین خود تقسیم نمودیم.

فردای آن و بعد از صرف به اصطلاح صبحانه، صحبت ها از اوضاع کنونی در افغانستان، منطقه و جهان به ویژه جنبش بین المللی کمونیستی آغاز یافت. باز هم طبق روال شب قبل، در تحلیل از اوضاع کنونی افغانستان صحبت را ما آغاز نمودیم. ، تحلیل از اوضاع اقتصادی اجتماعی جامعه، رژیم کودتا، ماهیت طبقاتی آن، سیاست هائی که تا آن زمان بدان دست یازیده و در آینده بدان تثبیت خواهد ورزید، موقعیت جنبش چپ در قبال آن، عکس العمل مردم در قبال کودتا، درک و تعیین مرحله انقلاب ما در همان مقطع «دموکراتیک و ملی» سرانجام برخورد کشورهای همسایه و قدرت های امپریالیستی غرب علیه آن از جمله مسایلی بودند که از طرف این و یا آن رفیق کمیته اساسی توضیح داده شد، تذکرات تأییدی زنده یاد «کلکانی» در تمام آن بحث ها، چنان درک مشترکی از قضایا را نمایان می ساخت تو گوئی اساساً این بیش از ۵ سال فاصله بین ما وجود نداشته است.

در اوضاع بین المللی جدیدی که بعد از مرگ رفیق «صدر مائو» و شیر غلت «انورخوجه» بعد از آن به وجود آورده بود، از طرف رفقای کمیته اساسی، هر دو طرف به شدت مورد انتقاد قرار گرفته ضمن آن که «تئوری سه جهان» با قاطعیت رد شده هرگونه ارتباط آن با صدر مائو به مثابه «ستراتژی پرولتاریای بین المللی در مبارزات بین المللی اش» منتفی دانسته شد، ضد دیالکتیکی و ضد مارکسیستی بودن دو سیستم انورخوجه نیز با دادن مثالی، فکاهی گونه رد گردیده، زمان مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم روس و باند های وابسته به آن ، از لحاظ مساعدت شرایط بین المللی، دشوار معرفی گردید.

زنده یاد «کلکانی» ضمن تأیید نظرات در زمینه و حتا تبریک گفتن به رفقاء که در هر دو مورد با چنان وضاحتی نظرات شان را فورموله نموده بودند، یاد آور شد:

تا جایی که طی این مدت کوتاه تماسهایی با برخی از آحاد جنبش داشته است، با تأسف نه تنها برداشت همه یکسان نیست و هستند بخش هائی که یا در هر دو مورد موضع گیری ندارند و یا هم به حمایت از یکی از آنها نظر می دهند، بلکه رشد نا موزون جنبش خلاف شما که از چنان مواضعی برخوردارید که می تواند مایه افتخار باشد، برای بعضی های دیگر تا حال مطرح هم نیست. امیدوارم در چنین موقعیتی که بقای افغانستان، به وحدت آحاد جنبش انقلابی به دور یک نهاد منضبط و واحد نیازمند است، این رشد ناموزون و این تشنیت فکری، باعث پراگندگی های تشکیلاتی بیشتر نگردیده، از همه اولتر به مثابه پیش شرط آغاز مذاکرات قید نگردد.

سومین و آخرین قسمت بحث، به ارتباط چه باید کرد و یا همان وظایف ما در قبال آن اوضاع چه است، دوام یافت. تطابق نظر در قسمت ایدئولوژیک، باعث شد تا هر دو جانب به ارتباط وظایف ما بر کار مجدانه و پیگیر در جهت ایجاد سه سلاح خلق، پذیرش جنگ توده ئی طولانی و محاصره شهرها از طریق دهات به مثابه ستراتیژی نظامی و تمام اشکال دیگر مبارزه را در خدمت این ستراتیژی قرار دادن، اعتقاد شان را بیان داشته، در واقع هیچ نوع مشکلی را جهت کار مشترک به رسمیت نشناسند.

با آنهم تعهد زنده یاد «کلکانی» با کار مشترک با "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" از یک جانب و برخی سؤالاتی که در این باره نزد کمیته اساسی به وجود آمده بود، از جانب دیگر موجب گردید تا با وجود تمام نزدیکی ها، آغاز به کار مشترک را به زمانی موکول نمایم که از نظریه پردازان و عاملان اجرائی گروگانگیری دوران اخیر داوود خان گزارشات کامل کار آنها را بشنویم.

در ختم جلسه یک سؤال از طرف رفقای کمیته اساسی و سؤالی هم از طرف زنده یاد «کلکانی» با این دو مضمون مطرح گردید:

پرسش ما آن بود:

در صورتی که یکی از رفقاء از ناحیه فرد مشخصی از اعضای به اصطلاح حزب دموکراتیک خلق خود را در خطر کامل احساس نماید و متیقن گردد، که هر گاه دیر بجنبد به قیمت جاننش تمام خواهد شد، آیا می توان از همین اکنون تصفیه جسدی همچو افرادی را دستور کار قرار داد و یا خیر؟

پرسش زنده یاد کلکانی چنین بود:

تعدادی از رفقاء به این نتیجه رسیده اند که زندگانی مخفی من و عده دیگر، به صورت غیر مستقیم به مثابه اعلان جنگ با دولت کودتا بوده در نهایت می تواند باعث گردد، تا دولت حملات خود را بر جنبش چپ سرعت ببخشد، در حالی که علنی شدن و به دوام آن زندگانی نیمه علنی را انتخاب نمودن هم می تواند این آسیب پذیری را به تأخیر بیندازد و هم امکان آن را که بتوان از شرایط زندگانی علنی و نیمه علنی جهت پیشبرد بهتر کار ها سود جست، مساعد می سازد.

پاسخ زنده یاد «کلکانی» به پرسش ما چنین بود:

از موضع خودم، دفاع از خود و دشمن را به خاک افکندن قبل از آن که خود مزه مرگ را چشید، حقی است که هیچ کس از انسان گرفته نمی تواند، مگر به مثابه پاسخی از جانب جنبش، باید از سایر رفقای که در پروسه بحث های وحدت طلبانه حصه دارند، نیز پرسید .

پاسخ کمیته در قبال سؤال مطروحه از جانب زنده یاد کلکانی، نفی کامل آن جریان بود. چه ما به صراحت اعلام داشتیم که چنین امری نه تنها با شناختی که از خلقی - پرچمی ها وجود دارد، ریسک بس فوق العاده ای می باشد، بلکه در نهایت امر می تواند به تضعیف روحیه سایرین و استفاده تبلیغاتی خلق و پرچم نیز بینجامد. گذشته از آن چنین امری دیر و یا زود از طرف همان کسانی که امروز می خواهند بدان وسیله خود را از زیر ضربات احتمالی رژیم کودتا نجات دهند و حاضر اند در هر متینگ و مارشی دو صد بار به نفع خلق و پرچم «هورا» بکشند، بار تمام ملامتی ها را بر دوش خودت خواهند گذاشت.

هر چند وقتی در جلسه بعدی که حدود بیش از یکماه بعد صورت گرفت و طی آن مدت هریک از ما، خود را به مثابه بخشی از واحد کل به شمار آورده به تلاش های وحدت طلبانه اشتغال داشتیم، هیچ یک به حرف دیگری نکرده بودیم، با آنهم کدام مشکل خاصی از این دو تک روی بین ما به وجود نیامد. چه با وجود آن که زنده یاد «کلکانی» توسط زنده یاد «گل محمد» که به حیث رابط کمیته اساسی با زنده یاد «کلکانی» تعیین شده بود برای ما پیام فرستاده بود، که تمام آنهایی که به ارتباط تصفیه جسدی افراد خلق و پرچم از آنها پرسش به عمل آمده است، همه آن را خطرناک دانسته و افشای آن را باعث آغاز ضربات رژیم علیه جنبش چپ دانسته بودند، و به صورت تلویحی با آن مخالفت نموده حداقل خیلی زود دانسته بودند، مگر ما از آن مشوره بیشتر از آن که نفی کامل عمل را استنباط نمائیم، اهمیت مخفی ماندن آن را درک نموده، در برنامه ریزی چنان دقت به خرج دادیم که اینک بعد از گذشتن حدود ۳۵ سال از آن تاریخ، تا هنوز کسی نفهمیده که عمل در کجا و توسط چه کسانی و بالای کدام فردی بوده است.

در همین جا بیجا نخواهد بود بیفزایم، با آن که علنی شدن آنروز زنده یاد «کلکانی» به هر شکلی که بوده، نه تنها خواست خودش نبوده بلکه با انجام آن، کلانترین ریسک حیاتی را برای جاننش خریده است، این کمال بیسرافتی آن عده از کسانی است که در همان مقطع تاریخی به انجام آن کار نظر موافق داده و اینک با سکوت شان زنده یاد «کلکانی» را زیر ضربت عناصر و ابسته به امپریالیزم که نقاب «مائوئیزم» را بر رخسار کشیده و در رابطه با یک مسأله عملی، در یک برش تاریخی دیگری داستانسرای و اتهام زنی می کنند.

هرچند تشکل «ساما» و زنده یاد «کلکانی» به مثابه محراق جنبش وحدت طلبانه قرار گرفتن، به خودی خود گواه بر آن است که آن حرکت کمترین خدشه ای در صداقت و جانبازی زنده یاد «کلکانی» به امر مبارزه و انقلاب نتوانسته وارد

نماید، در غیر آن در همان مقطع می شد از جانب جنبش تجرید شود، مگر با آنهم این وظیفه تمام آنهاییست که در همان مقطع خود زندگانی علنی داشته و مورد پرسش قرار گرفته اند. آنها همان طوری که همان زمان با شوخی اعلام داشته اند، که خوب است بی خطر همدیگر را دیده می توانیم، شرافت مبارزاتی حکم می نماید که اکنون پا پیش نموده با ذکر واقعیت های تاریخی نگذارند تا مثتی مزدور و جاسوس انجو باز با حیثیت و نام بزرگ سالاران جنبش چپ بازی نمایند. برای من که در جریان کامل قضیه قرار دارم، ردیف کردن چند نام خیلی ساده است، مگر می گذارم تا این عمل را خود آنها انجام داده برای یک بار هم اگر باشد نشان دهند شهادت پذیرفتن مسؤولیت اعمال خود را دارند.-
ادامه دارد

یادداشت:

*- یکی از افشاهگری های مهم «مارا» افشای برنامه فرار لوئی شانزده و فامیلش بود، که به دستگیری و اعدام دو تن از آنها یعنی زن و شوهر انجامید.